یککایت

فارسی تلندن نظملی توقسان یدی بیتدر

مَطبَعَهٔ کریمیّهٔ قزانده
کند مصارفلریله ۱۹۰۵ سنه

Дозволено цензурою. С.-Петербургъ, 23 Февраля 1905 года.

КАЗАНЬ.
Типографія Т-го Д-ма „Бр. Каримовы".
1905 г.

بسم الله الرحمن الرحيم

یك حكایت یاددارم از رسول * باد مقبول همهٔ اهل نب

تا كه معلوم تو كردد همتش * تاچه دست امتانرا شفقت

بعد ازان آیم بمدح چهار یار * ای برادر یك زمان توگوش

جمله شبها مصطفی بیدار بود * اتفاقا یك شبی خوابش ر

اندر آن شب هم بفرمان خدا * این ندا آمد بگوش مص

كه محمد خواب تو زبنده نیست *

هركه در خدمت نباشد بنده نیس

آفریدم من ترا از بهر آن * تاشوی پشت پناه امتا

چون به پردازی بخواب نیم شب *

كردم اكنون امتانت راغض

دوزخ اندازم همه از عام وخاص *

یك تن از ایشان نكردانم خلا

چون شنید این قصه راخیر البشر *

شد از آنجا امتی كویان بد

رفت از انجا وندیدش هیچ كس * داند اورا عالم الاسرار بس

چونكه دو روزی كذشت این قصه را *

خون دل خوردند یاران غصه را

جمله یاران از رسول اشتیاق * ناله میكردند از درد فراق

عاقبت روز سیوم بعد ازنماز * جمله نزد عایشه رفتند باز

چون بپرسیدند زام المؤمنین * داد ایشانرا جواب این چنین

كفت دوش آمد اورا از حق عتاب *

امتانرا آیت از بهر عذاب

چونكه آیت بكوش اورسید *

شد بیرون از حجره كس اوراندید

این چنان برخواست از یاران غریو *

لرزه افتاد اندرون انس جن دیو

جمله یاران ناله وزاری كنان * رو بصحرا آوریدند آن زمان

ناكهان دیدند یك چوپان زدور *

كشت پیدا در دل ایشان سرور

نزد او رفتند پرسیدند ازو * كه خبر داری ز پیغمبر بكو

شد دوسه روزیكه كم كردیم ما * وز فراقش خون دل خوردیم ما

آمدیم اكنون بجست جوی او * نیست مارا زنده كی بی روی او

كفت من كه مصطفی راندیده ام * بلكه اورا از كسی نشنیده ام

لیك سه روزاست آواز خروش * ازدرون كوه می آید بكوش

یرسد بر گوش من هرساعتی * ناله ء وا امتی وا ا

جانوران از ناله‌ء اوخسته اند * ازچرا کردن دهان را بسته

هر زمان ازدیده میرانند آب * بسته‌اند از راه دیده راه خوا

من نمی دانم که آن آواز کیست * زین همه نالیدنش مقصود چیس

چون شنیدند این خبر را آن گروه *

رویش آوردند ایشان سوی ک

شد نمایان از درون کوه غار * در درون کوه آن صدر کب

سر به سجده ماند پیش بی نیاز * باخدای خویشتن میگفت ر

بس میرفت از دو چشمش خون دل * روی پاک اوفر ورفته ب

گریه میکرد وهمی کفت یااله * تانه بخشی امتانمرا گ

من نبردارم سر خود از زمین * تا بروز حشر مانم این چنی

این چنین مگفت می نالید زار * اشک می بارید چون ابر ب

چون شنیدند این فغاش را زار * جمله را از ناله‌یش خون شد ب

گفت صدیق ای شفیع المذنبین * ازکرم بردار سر را از زم

آنچه من در عمر طاعت کرده‌ام * وآنچه در دنیا عبادت کرد

آن ثواب را از برای امتان * دادم ای پیغمبر آخر ز

گفت پیغمبر که اورا ای رفیق * گرچه هستی بنده‌ء یار وشف

لیک ازین شفقت نباشد هیچ نفع * این خطا با این نکردد هیچ

بعد زان خطاب عادل هم چنان * گفت ای غم خوار جمیع امت

چونکه خود فرموده بودی بارها * عدل بهتر از جمیع کا

هرعدالت کز من آید در وجود * وآنچه کردم در جمیع عمر خود

کردم آن جمله فدای امتان * غم مخور دیگر برای امتان

لطف کن بردار سر را از زمین * تا بو بینم آن جمال نازنین

گفت حضرت این سخن نبود روا * عدل تو نبود بدرد من دوا

بعد زانش گفت عثمان این چنین *

ای پیغمبر سر برد اراز زمین

آنچه من خیرات کردم در جهان * وآنچه قرآن جمع کردم اجر آن

جمله را دادم بأمت یارسول * التماس بنده را میکن قبول

گفت نکشاید بآنها کار من * کی بأین آسان شود دشوار من

بعد از آن گفتش علی المرتضی * از سر اخلاص پیش مصطفی

آنچه کردم من غزا در راه حق * وآنچه کردم خیرها درگاه حق

صرف کردم امتانترا همه * امتان عاصیانت را همه

از سر لطف کرم سر رابکن * در مقام خویشتن مأوی بکن

تا همه کردیم از تو مستفید * نامراد انرا مکردان ناامید

گفت پیغمبر کزینها سود نیست *

هیچ ازین بخشش مرا بهبود نیست

زین سخن مقصود حاصل کی شود * بنده را مطلوب حاصل کی شود

هر که اعمال خودش از نفل وفرض *

پیش حضرت گرچه میکردند عرض

عرضه‌ء ایشان نیفتاد در قبول * یکدم از گریه نیاسودی رسول

این عزیزان چون شدند در پیش او *
جمله عاجز آمدند از گفت ا
چون نشد مقصود حاصل این همه * کس فرستادند نزد فاطم
جمله میگفتند ازکه تا بمه * ظاهرا ازوی کشاید این گر
چون بآن خیرالنساء کردند خبر * یك زمان بگرفت چادر راز س
شد روان سوی پدر مانند باد *
پیش حضرت چون رسید آن نیك ذا
دید اورا در عجایب حالتی * شد ازان حالت مرا ورا وحشتی
گفت ای بابا چرا گشتی چنین * ازچه رو بنهادهء تو بر زمین
هیچ وقتی این چنین باخوار زار * کس ندیده بود زیپای قرا
صبر میکردی همیشه در بلا * این چنین در غم نبودی مبتلا
گفت حضرت چنون نباشم این چنین *
نیست چیزی نزد من بدتر ازین
آیت آمد شبی مرا وقت سحر * امتانترا بسوزم در سقر
درمیان امتان ازشیخ وشاب * ورشوند ایشان گرفتار عذاب
چون زمادر وز پدر بگذشته ام * در دو عالم امتانرا گفته
تا که ایشان در سرای آخرت * جمله می یابند از حق مغفرت
فاطمه گفت اگر ازبهر این * ای پدر این چنین باشی غمین
غم مخور ای سرور پیغمبران * جان خود سازم فدای امتان
وآنچه کردم طاعت ازبهر خدا * جمله را بر امتان کردم فدا

وآنچه

وآنچه خواهم کرد طاعت بعد ازین *
هم بو بخشم سرتو بردار از زمین
گفت حضرت کار طاعت دیگرست *
کردن امت راشفاعت دیگرست
کس بطاعت میکند خودرا خلاص *
کی تواند کرد کار عام وخاص
فاطمه چون دید در نزد پدر * گفت وگوی اونیامد کارگر
گشت ازنزد پدر چون ناامید * روبسوی حق تعالی آورید
سر برهنه کرد ودر سجده فتاد * سیل خونین از ره دیده فشاند
گفت ای پروردکار انس وجان * دست گیر جملهٔ درماندگان
ای خداوند کریم کارساز * از نیاز اهل عالم بی نیاز
بی کسانرا چون توی فریادرس * کی رسد غیر تو فریاد کس
ای کریما حرمت اشك پدر * از گناه امتانش بر گذر
این کنیزك راخدایا شاد کن * جمله امت رازغم آزاد کن
اندر آن ساعت بحضرت جبرائیل * مژدهٔ آورد از رب جلیل
گفت میگوید خداوند رسول * من دعاء فاطمه کردم قبول
جمله امت رابیا مرزیدمش * ازسر لطف کرم بخشیدهمش
چون شفیع آورد با آب چشم * آب چشم ازما فرو بفشاند خشم
گرطلب کردی همه اهل جهان * جمله را بخشیدمی در یك زمان

چون شنید این مژده از روح الامین *

بعد ازان برداشت سررا از زمی

تا نبخشد امتانش را خدا * آن عالی همت نه جنبید ش

زآب چشم مصطفی وفاطمه * مغفرت شد امتانرا خان

گرنبودی مصطفی پشت پناه * بود حال مردم جمله تب

امتانرا مهربان خیر البشر *

بیشترست ازما درست وازبد

هرکسی کودوست دار مصطفی است *

دوست دار چاریار باصفا اس

هست نظمی پرسیاه روی فقیر *

ازکرم اورا خدایا دستگیر

هرکه خواند این کتاب واعظی *

هم امید دار زفضل حق حافظ

مصحح الکتب فی المطبعة الکریمیه:
حافظ محمد امین بن عبد الله الصراتاغی

بیش موژیك

نه‌ق تاتارلر تورمشندن یازلدی.

عارف عین اللین چقالی.

***

ناشرلری برادران کریموفلر.

قزان مطبعهء کریمیه
سنه ١٩١٠

КАЗАНЬ.
Тип. Т. Д. „Бр. Каримовы"
1910.